

سالارالدوله

سالارالدوله از جمله شاهزاده گان قاجار است که در تاریخ مشروطه ایران خاطره وی با حادثاتی غریب و عبرت انگیز نوأم است. خودکامگی این مرد و جسارت‌هایی که در ستیزه و نبرد با آزادبخواهان نشان داده هنوز زیباترین آزادگان که سال‌ها ابراست. هسته عبرت‌آموزی که در زندگی سالارالدوله وجود دارد اینست که وی بسوای خام حکومت استبدادی از هیچ عمل تندی فروگذار نکرد تا بدان حد که در حادثه جوئی و رزم آوری ضرب‌المثل خاص وعام گردید. اما عقبت جز ناکامی و شکست توشه‌ای نبرد، با اینکه تا چند سال پیش در قید حیات بود کسی بوجود وعدم او نمی‌اندیشید. چون جناب آقای حسن عنایت که از فضلا و صاحب نظران و مردان مطلع و نکته‌سنج هستند سالارالدوله را در آخرین سالهای زندگی در مصر دیده و با او معاشرت و مصاحبت داشته اند از ایشان خواستیم خاطراتی از برخورد وحشر ونشر کوتاه خود را با آن مرد بزرگ و مستدرکاتی از صفات و معیضات او به رشته تحریر درآورند. جناب آقای عنایت مسؤل ما را در این باره اجابت و باعنایت بلا نهایت خود ما را قرین امتنان فرمودند.

مجله یغما

شاهزاده ابوالفتح میرزا ملقب به سالارالدوله پسر سوم مظفرالدین شاه بود و مادرش نورالدوله لقب داشت. محمد علی میرزا پسر ارشد در سال ۱۲۸۹ هجری قمری بدینا آمده بود و ملک منصور میرزا ملقب به شجاع‌السلطنه سال بعد و سالارالدوله در ۱۲۹۱ هجری قمری متولد گردید. سالارالدوله از آغاز جوانی به جادطلبی و غرور شهرت داشت و از همان اوان عمر سوای سلطنت در مغز می‌پرورد و مدعی بود که وی از برادرش شایسته تر برای مقام سلطنت میباشد و اولین مرتبه‌ای که توانست این فکر را اظهار کند کمی پیش از انقلاب مشروطه و در اواخر سلطنت پدرش مظفرالدین شاه بود.

در آن ایام مظفرالدین شاه سالارالدوله را والی غرب نمود و چون سنش کم بود نصیرالملک شیرازی را به پیشکاری وی گماشت. نصیرالملک اتفاقاً با مرحوم ملک‌المتکلمین رابطه دوستی داشت و لذا واسطه آشنائی ملک‌المتکلمین و سالارالدوله گردید و پس از اینکه سالارالدوله بگردستان رفت ملک‌المتکلمین را به آن جا دعوت نمود. ملک‌المتکلمین هم برای استفاده آزادی خواهان به گردستان عزیمت کرد و در آنجا با سالارالدوله قول و قرارهایی گذاشته شد که او با آزادی خواهان همراه شود و آنها هم مجاهدت کنند که سارالدوله را بجای محمدعلی میرزا بولیعهدی بگمارند.

دیر اکرم منش، سالارالدوله میگوید پس از این جریانات بقدری سالارالدوله زمینه را برای سلطنت خود مساعد دید که لباس پادشاهی تهیه دیده شها در مجالس خصوصی آن لباس را میپوشید و جیقه بسر میگذاشت و خود را شاهنشاه میخواند.

همان اوقات برادر دیگر او شجاع‌السلطنه باعین‌الدوله صدراعظم وقت بند و بستی بهم زده بود که

بجای محمد علی میرزا ولیمهد شود. بالاخره سالار الدوله که شتاب زیادی برای پادشاهی داشت از کردستان بطرف تهران عزیمت کرد تا پدر خود مظفرالدین شاه را خلع کرده بجای او پادشاه بشود ولی از قشون دولتی شکست خورده دستگیر شد و در قصر عشرت آباد تهران تحت نظر قرار گرفت. سالارالدوله همان موقع هم که در عشرت آباد محبوس بود در حدود امکان با مشروطه خواهان همراهی میکرد و برای متحصنین سفارت و حضرت عبدالعظیم پول میفرستاد. ادوارد براون انگلیسی در تاریخی که راجع به انقلاب ایران نوشته شرح مبسوطی از آزادی خواهی و مشروطه طلبی سالارالدوله و کمکهای شایان او بمشروطه خواهان ذکر میکند.

در این اثناء مظفرالدین شاه در گذشت و محمد علی شاه به تخت نشست و چون از ارتباط سالارالدوله با آزادیخواهان و بلند پروازبهای وی مطلع بود او را بفرنگستان تبعید کرد. سالارالدوله در ایام تبعید با مشروطه خواهان همراه بود و بعد از توبستن مجلس این دوستی فزونی گرفت، چون سالارالدوله امیدوار بود که پس از تجدید مشروطیت بآرزوی خود (سلطنت ایران) میرسد و اینسکه لافاقل نایب السلطنه خواهد شد امامشروطه خواهان تهران را فتح کردند و محمد علیشاهراخلع نموده پسرش احمد شاه را بجای او نشاندهند و عضدالملک را به نیابت سلطنت برگزیدند.

این پیش آمدها سبب شد که سالارالدوله ناگهان تغییر عقیده داده بگروه مستبدین پیوست و هنگامی که محمد علی میرزا به تحریک دولت روس تزاری در وینه یا پتسخت اتریش برای بازگشت به ایران انجمنی از مستبدین تشکیل داده بود دوبرادرش سالارالدوله و شعاع السلطنه نیز در آن جمع شریک شدند و بالاخره در اواخر ماه رجب سال ۱۳۲۹ هجری قمری محمد علی میرزا و شعاع السلطنه از شمال و سالارالدوله از طرف مغرب عازم تهران شدند. علت اینسکه سالارالدوله راه مغرب را انتخاب کرد برای این بود که وی باخوانین لرستان و پشت کوه قرابت سببی داشت و یکی دوهمروروی ازدختران خوانین لر بودند. دولت مرکزی آنروز فاقد وسایل بود پول کافی در خزانه پیدا نمیشد. نیروی منظمی برای دفاع آماده نبود اما در عوض آزادیخواهان واقعی و نمایندگان مجلس شورای ملی از هر جهت فداکاری میکردند که رژیم استبداد تجدید نشود ولذا ابتداء مجلس شورای ملی قانونی در تاریخ چهارم شعبان ۱۳۲۹ تصویب کرد که هر کس محمد علی میرزا رازنده و یا کشته تحویل میسون بدهد. صد هزار تومان جایزه میگردد و هر کس سالارالدوله و یا شعاع السلطنه را تسلیم کند بیست و پنج هزار دریافت میدارد و مستر شوستر امریکائی خزانه دار آن موقع پرداخت این مبالغ را تضمین کرد. پس از این اقدام عدهای سوار بختیار و ژاندارم و مجاهدین ازمنی و مسلمان بسرکردگی

۱- متن قانون مصوب شورای ملی مورخ دوم شعبان ۱۳۲۹ = ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۱ کسانی که محمد علی میرزارا اعدام یا دستگیر نمایند یکصد هزار تومان بآنها داده میشود. کسانی که شعاع السلطنه را اعدام یا دستگیر نمایند بیست و پنج هزار تومان به آنها داده می شود.

کسانی که سالارالدوله را اعدام یا دستگیر نمایند بیست و پنج هزار تومان بآنها داده می شود. اگر داوطلبان خدمات مزبوره بعد از انجام خدمت کشته شدند مبلغهای فوق الذکر به همان نسبت بورئه آنها داده خواهد شد. و این مبلغ در خزانه دولت موجود است و بعد از انجام خدمت نقداً بآنها پرداخت میشود.

محل امضاء صمصام السلطنه رئیس الوزراء و وزیر جنگ



سالارالدوله

بفرم و خوانین بختیاری برای جلو گیری از پیشرفت محمد علی میرزا شتافته و در حوالی گرمسار طلیعه سپاهیان ترکمن محمد علی میرزا را شکست دادند و ارشد الدوله فرمانده آنان را دستگیر ساخته همانجا کشتند و جسدش را در تهران در میدان نوبخانه بمعرض نمایش گذاشتند . محمد علی میرزا پس از اطلاع ازین شکست از ایران بروسیه بازگشت و اما سالارالدوله بدون اینکه از شکست برادر بهراسد وارد کرمانشاه شده از آنجا به کردستان و اطراف رفت و تلگرافهایی به هیئت دولت و مجلس مخابره نموده خود را شاه خواند .

مرحوم میرزا حسین خان مخابر الملک عموی آقای جواهر الکلام که آن موقع رئیس تلگراف کردستان بود بمشارالیه گفته است ، سالارالدوله آن روزها دیده که روی کلاه خود جیقه میزد و مبالغی پول طلا و نقره به اسم خود سکه زده بود که روی آن سکهها این عبارت دیده میشد .

سکه بر زمی زند سالار دین یورش باشد امیرالمؤمنین

السلطان ابوالفتح شاه قاجاو

سالارالدوله پس از تسخیر کرمانشاه و کردستان به همدان آمد و در آنجا سواران بختیاری را که برای جلو گیری او آمده بودند شکست داد و از راه قم و ساوه به تهران عزیمت کرد. دولت مرکزی با زحمت زیاد دو هزار سوار مسلح فراهم کرده بسر کردگی بفرم - سردار جنگ و سردار بهادر بمقابله سالار الدوله فرستاد . سالارالدوله در آن هنگام شش هزار سوار همراه داشت و چندین عراده توپ از کردستان و کرمانشاه با خود آورده بود. طرفین در فریة باغ شاه میان قم و نوبران در نود میلی جنوب شرق تهران باهم جنگیدند. از قوای دولت دونفر کشته و پنش نفر مجروح شدند ولی سالار الدوله با دادن یازصد نفر تلفات شکست فاحشی خورده و مبعلاً بسرحد عراق گریخت و در بغداد متواری شد . شوستر که آن موقع خزانه دار ایران بود دستور داد املاک شعاع السلطنه و سالارالدوله را مصادره کنند که از آن جمله مرد آباد ۱ و شهریار سالار الدوله تعلق داشت اما سفارت روس بعنوان اینسکه شعاع السلطنه و سالارالدوله بنموروس هستند مأمورین شوستر رارانده از مصادره آن املاک جلو گیری کرد. از آن به بعد دیگر نام سالار الدوله فراموش شد و او چون آوارگان در خارج ایران (بیشتر درسوس) میزیست تا اینکه در پائیز سال ۱۳۰۳ هجری شمسی که شیخ خزعل سرطقیان برداشته بود سالارالدوله ناگهان وارد اهواز شد و به خزعل پیوست و بعد از تسلیم خزعل و رفع غائله خوزستان

۱ - این فریة معتبر اکنون در تصرف خاندان پهلوی است .

فوری از ایران خارج شد و مجدداً ستواری گردید و بالاخره در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۸ هجری شمسی در شهر اسکندریه در سن هشتاد سالگی بدرود زندگانی گفت .

❖❖❖

و اما ملاقات من با سالارالدوله . در سال ۱۳۳۴ که بدعوت دوست گرامی جناب آقای انوشیروان سپهبدی سفیر کبیر آن روز ایران در قاهره عازم مصر بودم در هواپیما با دختر مرحوم سالارالدوله همسر آقای ابوالحسن میرزا ملک منصور (پسر شماع السلطنه) همسفر گشتم . دیدار دختر سالارالدوله و عروس شماع السلطنه خاطرات اوایل مشروطه و قیام این دو شاهزاده را برضد حکومت ملی بغاطرم انداخت . خانم ملک منصور بدیدار پدرش سالارالدوله باسکندریه می‌رفت من تا آن موقع فکر نمی‌کردم که سالارالدوله در قید حیات باشد .

پس از ورود بقاهره خانم ملک منصور مرادعوت کرد که چند روزی هم باسکندریه برای ملاقات سالارالدوله بروم منم بمنظور آشنائی نزدیک با آن مرد تاریخی جواب رد ندادم ، تا اینکه دو سه روز بعد از ورود به قاهره خود سالارالدوله از اسکندریه بوسیله تلفون گفتگو کرد و باصدای گیرنده و لحن آمرانه مرا باسکندریه دعوت کرد مثل اینکه هنوزم خودرا فرمانروای ایران میدانست . دعوت دختر سالارالدوله و تأکید خودش باعث شد که من عازم اسکندریه بشوم .

پس از ورود باسکندریه درمهمانخانه‌ای که مدیر آن مردی ایرانی موسوم به خیرالله بوداقامت

شماع السلطنه

کردم . خیرالله ازقراری که خودش میگفت اهل آذربایجان بود ، مدتی در خانه مرحوم دکتر امیر اعلم آشوزی میکرده و پس از انقلاب مشروطه ازایران مهاجرت کرده است . او سالها در عراق وسوریه بکارهای مختلف اشتغال داشته‌وسی سال است که بمصرآمده و اکنون دراسکندریه دریکی از خیابانهای باسقای مشرف بدریا درطبقه پنجم يك عمارت هفت طبقه هتل پانسیون آبرومندی‌دایر کرده است . ملاقات این هموطن کاردان ایرانی که هنوز هم باللهجه شیرین آذربایجانی بفارسی صحبت میکرد در دیار غربت برای من نعمت غیرمترقبه‌ای بود .

روز بعد دختر سالارالدوله بمهمانخانه خیرالله آمد و مرا به منزل سالارالدوله برد . منزل سالارالدوله دریکی از محله های دور وقدمی اسکندریه در طبقه دوم يك عمارت سه طبقه بود و ازسه چهار اطاق تشکیل می‌یافت که با اثاث و میلمان ساده ولی تمیز مجهز شده بود - سالارالدوله باهمسر خود که يك خانم محترم سوسی بود در آنجا اقامت داشت .

قریب بیست روزدراسکندریه ماندم وغالباًدرمنزل سالارالدوله و یا یکی از کافه‌های اسکندریه با مشارایه ملاقات می‌کردم . سالارالدوله قدی کوتاه قیافه‌ای جناب واستخوان بندی درشت ومحکمی داشت . درقباستان فینه



و در زمستان کلاه پوست بستمی گذشت. طرز صحبتش تحکم آمیز و آمرانه بود و در محاوره اصطلاحات فرمودیم و میفرمائیم و دستخط کردیم بکار میبرد و کلمه (باید) را از روی غریزه و بدون قصدانش استعمال میکرد. آشنائی و گفتگو با این شخصیت برجسته ایرانی برای من بسیار لذت بخش بود چون بقول خودش پس از سالها باین هموطن درد دل‌های گذشته را در میان میگذازد و از ایام گذشته صحبت میکرد. از آنرو همه روزه صبح و عصر در یکی از کافه‌های اسکندریه چای و قهوه میخوریم و از گذشته و حال صحبت میداشتیم.

سالار الدوله تقریباً ایران را فراموش کرده بود. از تغییرات و تحولات اجتماعی ایران اطلاعات مفصلی نداشت. از رجال ایران کمتر کسی را میشناخت و حتی فرزندان خود را در ایران به جز پسر بزرگش از یاد برده بود و یادی از آنها نزد من نمی‌نمود. تنها مرحوم قیوام السلطنه را بعنوان منشی حضور و یا منشی مخصوص یاد میکرد آن هم بآن سبب که فرمایشات ایشان (سالارالدوله) را مینگاشت. و همچنین جناب آقای دکتر مصدق را بواسطه شهرت جهانی و مبارزات استقلال طلبانه معظم له میشناخت و اظهار میداشت که یکی دو مرتبه در اوآن کودکی دکتر را در منزل مادر دکتر مرحومه نجم السلطنه دیده بوده است و از شکست سیاسی او اظهار تأسف مینمود و در عین حال نسبت باو حس احترام خاصی قائل بود و مبارزات او را در راه ملی کردن صنعت نفت و اخراج انگلیس از ایران می‌ستود.

سالارالدوله مطالبی از قیام خود بر ضد حکومت مشروطه نقل میکرد که شرح آن از روی منابع موثق در مقدمه این مقال بعرض خوانندگان رسید ولی موضوعی که در جایی ندیده بودم و از کسی نشنیده بودم واقعه ذیل است که سالارالدوله برای من نقل کرد. سالار لدوله میگفت:

«موقعی که برادرم شماع السلطنه والی شیراز بود قوام الملک و وجوه اهالی بر او شوریدند. پدرم مظفرالدین شاه از من خواست برادرم را یاری کنم و شورش را بشوایم. منمم تجهیزات کاملی فراهم کرده برای سرکوبی شورشیان بفارس رهسپار شدم و پیش از عزیمت تلگرافی این شعر فردوسی را بقوام الملک و سایر شورشیان مخابره کردم:

اگر جز به کام من آید جواب من و گزر میدان افراسیاب

مخابره این تلگراف تهدید آمیز موجب شد که شورشیان فوراً تسلیم شدند.»

دیگر از مطالب قابل ذکر سالارالدوله این بود که پس از شکست مشروطه خواهان و فرار به عراق عرب او را در بغداد مدت یکسال و نیم در جای مرطوب تاریکی که شب و روز چراغ پر نور بالای سرش روشن بود زندانی کردند که در نتیجه قوه باصره او ضعیف شده بود.

سالارالدوله میگفت پس از آمدن بعراق عرب چمدان‌های او را که مملو از جواهرات و اشیاء نفیسه بود ضبط کردند و مدت مدیدی (تا پایان زندگی خود) بمقامات مختلف فضائی جهان برای استرداد اموال از دست رفته خود شکایت نموده و نتیجه‌ای عاید نشد.

سالارالدوله پس از حبس و تبعید بسوی مسافرت کرده و در آنجا به یک خانم سوسی ازدواج نمود که در اسکندریه با وی میزیست. همسر سوسی او بانویی نجیب و مهربان و تربیت شده بنظر میرسید و از سالارالدوله سه دختر و یک پسر بنام ناصرالدین دارد. دخترهای سالارالدوله هر سه به شوهر رفته‌اند و پسرش هم یکی دوباره بایران آمده و اکنون نیز در ایران است - سالارالدوله در ایران نیز دو پسر و چهار دختر از زنهاى متعدد داشته که يك پسر و يك دختر او فوت کرده‌اند. خانم

سویسی نسبت بسالارالدوله بسیار مهربان و متواضع و پیوسته مراقب حال او بود .

سالارالدوله نسبت به پدرش مظفرالدین شاه و جدش ناصرالدین شاه نهایت احترام را داشت و دو عکس بزرگ از آنها در سالن پذیرائی مقابل درب ورود بدیوار آویخته بود و هر وقت که به اطاق وارد میشد و همچنین در موقع خروج با سر اداء احترام بآن دو عکس مینمود و حتی در موقع خروج از اطاق رو بدو عکس نموده و پس از اداء احترام از پشت بیرون میرفت تا پشت بآنها نکرده باشد و در حقیقت بی احترامی نشود.

سالارالدوله خط نسبتاً خوش و خوانا و انشائی ساده و روان داشت و «شاه دستوری» کاغذ مینوشت در طی نوشته‌های او کلمات (فرمودیم - میفرمائیم - امر میدهیم - فوری اطاعت کنید - دستخط نمودیم) .

همیشه بچشم میخورد و نامه‌های متعددی از آن مرحوم که باین جانب نگاشته موجود میباشد . سالارالدوله بمراسم دینی بسیار پایند بود . نماز پنجگانه‌اش ترک نمی‌شد و تاحال مزاجیش اجازه میداد روزه می‌گرفت . بعضی از آیات قرآن را حفظ داشت و بمناسبت مقال و کلام آیاتی هنگام صحبت و یا مکاتبه بکار میبرد . به زندگانی محقر خود قانع و راضی بود و از بدبختی‌های خاندان آل عثمان یسار میکرد که چگونه بسیاری از شاهزادگان آن دودمان بذلت و خواری جان سپردند .

سالارالدوله بازی شطرنج را خوب میدانست و باین تفریح علمی علاقمند بود با خانواده خود در اسکندریه بفرانسه و ترکی عثمانی صحبت میکرد زیرا فرزندان فارسی نمی‌دانستند اما آن دخترش که عروس مرحوم شاع السالطنه است فارسی را بخوبی میداند . مرحوم سالارالدوله نمایان زندگی خود بامن مکاتبه میکرد و برای حل مشکلات خود کمک میخواست منهم تا حدود امکان با او مساعدت میکردم و هیچ یک از نامه‌های او را بی جواب نگذاشتم .

سر انجام سالارالدوله در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۸ در نتیجه عارضه بیماری قلبی که مدتها در اواخر عمر به آن مبتلا بود از این جهان فانی در شهر اسکندریه رخت بر بست و با مرگ او داستان غم انگیزی که با تاریخ معاصر ایران ارتباط داشت پایان رسید، و عجب اینکه تا آنجائی که بخاطر دارم مجلس تذکر و ترحیمی از طرف هیچیک از اقوام و کسان نزدیک او که هر یک دارای شخصیت بزرگی هستند برای این شاهزاده که روزی دعوی سلطنت و شاعشاهی ایران رامینمود اقامه نشد . فاعتبروا یا اولی الابصار !



Handwritten text in Persian script, likely a letter or document. The text is dense and covers most of the page. The script is cursive and appears to be from the late 19th or early 20th century. The text is written in black ink on a light-colored paper. The handwriting is somewhat slanted and compact. The text is arranged in several lines, with some lines being longer than others. The overall appearance is that of a formal or semi-formal document.

نمونه خط سالارالدوله
نامه ای به جناب آقای عنایت